

چون غرض آمد هنر پوشیده شد  
صد حجاب از دل به سوی دیده شد

## به نظر آقایان تاسیس مدرسه هم جرم است

از سهراب نیکوصفت

روزنامه کیهان مقاله ای از شخصی بنام علی دزفولی بتاريخ ۸۵/۷/۱۲ مربوط بمدارس بهائی در ایران منتشر کرده است.

مطالب ارائه شده در مقاله بنفسه ارزش بحث و گفتگو ندارد. اما چون علت اصلی عقب ماندگی جامعه ایران از غرب در ۲۰۰ سال گذشته نبود مدارس و عدم امکان تربیت نسلهای ایرانی با علوم جدید بوده است، مقاله ایشان را بفال نیک گرفته بحثی را آغاز میکنیم که تا بامروز کمتر مورد توجه قرار گرفته است. مثالی است معروف که میگوید: "عدو سبب خیر شود اگر خدا خواهد."

اینجا آقای دزفولی سبب خیر شده است که ما راجع به یک بحث اساسی بنام شکست سیاسی و شکست تاریخی بحثی را آغاز کنیم. اما قبل از ورود باین بحث نگاهی هم بمقاله آقای دزفولی میاندازیم. ایشان در ابتداء مقاله چنین می فرماید:  
*بهنتر دیدم تا مطالبی در خصوص هر چه بیشتر شناساندن این دست نشانندگان اجانب و آگاهی نسل جوان این مملکت با استفاده از کتب و مدارك خودشان، که در سال های اخیر با لطایف الحیل و به امید بازگشت روزهای خوب از دست رفته شان در کشورهای بیگانه چاپ و توزیع می کنند به نظر شما برسانم.*

البته ایشان راجع به "لطایف الحیل" بهائیان مطلبی نمی فرمایند و مدرکی هم دال بر اینکه آنها دست نشانندگان اجانب هستند ارائه نمی فرمایند و خواننده را در خماری میگذازند، چون فقط بصرف کلمه «لطایف الحیل» گفتن مسئله ای حل نمی شود. مطلب دیگر که ایشان به آن اشاره فرموده اند «روزهای خوب از دست رفته است». ایشان تعیین نمی فرمایند که این روزها کدام روزها هستند و در چه دورانی بوده اند و چه خوبی برای بهائیان داشته اند. آیا اخراج از ادارات، عدم استخدام کارمندان بهائی روزهای خوب بوده است؟ یا نداشتن اجازه چاپ کتاب و مجله، اذیت و آزار، توهین ها، آتش زدن مغازه ها و منازل؟ بگذار این روزها هیچگاه تجدید نشوند!

در کشوری که ایجاد مدارس بدستور علمای شیعه ممنوع بوده است اقدام بهائیان در ایجاد مدارس و تربیت محصلین با علوم جدید که خود مصدر خدماتی شده اند و نویسنده خود به آنها اعتراف دارد (مثل دکتر علی محمد ورقا استاد و مدیر گروه آموزش جغرافیای دانشگاه تربیت معلم، حبیب ثابت یکی از بنیانگذاران صنایع ایران، روح الله خالقی استاد کمانچه، حشمت سنجری رئیس ارکستر سمفونیک ایران) کاملا به جا و قابل تقدیر بوده است. بچه دلیل و منطقی این کار ناپسند بوده است؟ اگر چند نفر بهائی امریکائی برای تدریس زبان و تعلیم جوانان بعلم و فنون جدید بدون انتظار پاداشتی به دستور عباس افندی به ایران آمده اند نباید مورد تقدیر قرار گیرند؟ این اشخاص بخاطر آرمان خواهی زندگی در ایران عهد قاجار را پذیرفتند و هدف دیگری نداشتند. مگر امیر کبیر معلمین اروپائی را با پرداخت حقوق برای دار الفنون استخدام نکرد؟ بگفته های عبد الله بهرامی مسلمان مؤمن که خود محصل مدرسه تربیت بوده است اشاره می کنیم و قضاوت در باره سخنان آقای دزفولی را به خوانندگان وا می گذاریم.

«تغییر منزل سبب شد که من و برادرانم بمدرسه تربیت رفتیم. این مدرسه را جمعیت بهائی ها در تهران تاسیس کرده و معلمین بسیار خوبی برای ان از افراد خویش تهیه کرده بودند. از حیث تدریس و مراعات قواعد اخلاقی یکی از مدارس بسیار ممتاز ان زمان محسوب می گشت. بر خلاف آنچه معروف بود بهائیها در انجا تبلیغاتی راجع به مذهب خود نمی نمودند و یک روش ملایم و آزاد و بی طرفانه اتخاذ کرده بودند. با وجود این که پدرم از حیث مذهب خیلی متعصب بود از فرستادن ما به ان مدرسه مخالفتی نکرد. مدیر مدرسه هم یکی از اطباء معروف شهر میرزا محمد خان تفرشی بود. باید اقرار نمایم که من مقدمات زبان فرانسه را در آنجا آموختم و همیشه مرهون زحمات معلم زبان فرانسه که میرزا فرج الله خان پیرزاده بود می باشم. معلم عربی شخصی بود که در عشق آباد تحصیل کرده و باسلوب جدید آشنا بود. بهائیها در آنوقت در بعضی از شهرهای روسیه هم مدرسه تاسیس کرده و باشاعه زبان فارسی کمک می کردند. نهضت آزادی نسوان را هم آنها شروع کرده بودند. آنچه از مفهوم مذاکرات این دو نفر که در سر درس مینمودند در خاطر من هست این است که آنها اساسا به این قبیل کهنه پرستی ها عقیده نداشته و عضویت جمعیت را فقط برای دوستی یکدیگر و کمک بعلم و ادب اتخاذ نموده بودند. من بیش از یک سال در آن مدرسه بوده و تحصیل می کردم. و با وجود اینکه سعی داشتم که از رموز این مذهب آگاه شوم به هیچ وجه موفق نمی گردیدم. حتی شاگردان مسن تر که خانواده آنها دارای این آئین بودند بیش از من نمی دانستند و هنوز فرق بین بابی و بهائی را نمی توانستیم بدهیم... در آنوقت معمول شده بود که هر کس نسبت به آخوند ها و روضه خوان ها احترامات لازم بعمل نمی آورد متهم به بابیگری می کردند. عنوان بهائی خیلی کم شنیده میشد. هر دفعه که یک روزنامه یا کتابی که تازه چاپ می شد و مطالبی خارج از عقاید معمول را داشت منتسب باین فرقه می کردند. کتاب «احمد» و «مسالک المحسنین» تالیف مرحوم طالب اف که خیلی ساده و به هیچ وجه جنبه مذهبی ندارند منسوب باین طائفه شده و از طرف علما قرائت آن ممنوع شده بود. در ولایات حتی در تهران عده زیادی از مردم تحت این عنوان مقتول شده بودند... بهائی ها خیلی رعایت احتیاط را بعمل آورده از ظاهر ساختن عقیده خود استنکاف می ورزیدند چنانکه در همین مدرسه تربیت عده زیادی از اشخاص متعصب و مربوط بدربار فرزندان خود را برای تدریس به آنجا فرستاده بودند...» (1)

با توجه بگفته های بهرامی بهائیان در اعتلای فرهنگ ایران چه در کشور و چه در خارج از کشور کوشا بوده اند و جا دارد که از آنها در این زمینه حد اقل ممنون باشیم.

### اما بحث شکست سیاسی و شکست تاریخی

در جهان نظریات، عقائد، آئین ها و مذاهب مختلفی مطرح می شوند. هر نظریه و تفکر جدیدی که ارائه شود در ابتدا چه از درون و چه از بیرون مورد حمله قرار می گیرد. از بیرون پیروان متعصب آئین های گذشته بر علیه آن از کلیه امکانات موجود در از بین بردن ایدئولوژی جدید استفاده خواهند نمود. و از طرف دیگر طرفداران تازه وارد که بر اثر اشتباهاتی که مرتکب می شوند موجبات زیانهای را به آن فراهم می کنند که نهایتا منجر بشکست سیاسی خواهد شد. بدین ترتیب یک آئین و یا ایدئولوژی نوپا بر اثر حملات مخالفین خارجی و یا اشتباهات طرف داران داخلی میتواند دچار یک شکست سیاسی شود. این شکست بهر علتی که باشد قابل جبران است. مشروط بر اینکه آن آئین و یا ایدئولوژی دارای مشروعیت تاریخی باشد. شکست سیاسی قابل جبران است و می توان آن را از سرگذراند و سمندروار از آتش بیرون آمد. اما با شکست تاریخی، یک ایدئولوژی مشروعیت خود را از دست میدهد و گرچه در رویارویی سیاسی میتواند در مرحله اول پیروز شود، اما نهایتا شکست میخورد و برای همیشه از صحنه اجتماعی به بیرون پرتاب میشود.

نهضت بابیه در دوران قاجار بر اثر عوامل مختلفی که بررسی آنها در این مختصر امکان پذیر نیست، در برابر روحانیت شیعه و دولت مردان قاجار شکست سیاسی میخورد ولی خواهیم دید که بزودی این شکست سیاسی را جبران میکند و قدرتمند تر از اول وارد صحنه اجتماع میشود. بر عکس روحانیت شیعه و دولتمردان قاجار که در مرحله اول رویارویی با جنبش بابیه پیروزی سیاسی دست یافته بودند اندک زمانی نمیگذرد که دچار یک شکست عظیم تاریخی میشوند. و باید خود و بدست خود تفکراتی را که روزی برای آنها پیروزی بیار آورده بود به بایگانی تاریخ بسپارند و تفکرات باب و بهاءالله را که با آن نیرو قصد در هم کوبیدنش را داشتند خود در جامعه جامه عمل بپوشانند. دلیل مخالفت روحانیون شیعه با تفکرات باب و بهاءالله بدین خاطر بود که تفکرات آنها انکار وجود روحانیون بوده است. [البته اشتباه نشود، انکار روحانیون را نباید با انکار وجود اسلام یکی دانست!] در اینجا بررسی مختصری در زمینه تفکرات باب و بهاءالله در زمینه ترویج علوم میپردازیم.

باب راجع به تعلیم کودکان و چگونگی برخورد با آنها به پیروان خود چنین دستور می دهد. در باب یازدهم از واحد ششم بیان کتک زدن به کودکان را منع کرده و دستور می دهد که بچه ها را روی صندلی بنشانند و در تعلیم و تربیتشان بعلوم و خطوط کوشا باشند. اما روحانیون آنچنان که میدانیم کتک زدن به بچه ها را تجویز میکردند. «دیگر آنکه چوب و فلک در مدرسه نیست، اطفال خود سر بار می آیند. شیخ سعدی صد سال قبل گفته است:

استاد معلم که شود کم آزار خرسک بازند طفلان در بازار» (۲)

بهاءالله راجع به فراگیری علوم در موارد مختلف به پیروان خود چنین دستور میدهد: علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود. تحصیلش بر کل لازم. (۳)

و همچنین میگوید: قلم اعلی کل را وصیت می فرماید بتعلیم و تربیت اطفال. (۴)

عباس افندی میگوید: در کتاب الهی در این دور بدیع تعلیم و تربیت امر اجباری است، نه اختیاری. یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت همت تعلیم و تربیت نمایند. (۵)

بر خلاف دستورات باب و بهاءالله روحانیون شیعه با تمام توان با ایجاد مدارس جدید مخالفت کردند و هر کجا مدرسه ای بوجود آمد اسباب خرابی و نابودی آن را فراهم کردند. در اینجا به فتوایی از آقای نائینی در جواب یکی از مقلدین که درباره مدارس جدید از وی سؤال کرده بود اشاره میکنیم:

سؤال: حضور مبارک حضرت مستطاب مجدالاسلام والمسلمین آیت الله فی العالمین آقا میرزا محمد حسین نائینی دام الله ظلّه العالی علی مفارق الانام عرضه میدارد اسلامیان پناها چه می فرمائید در باب مکاتب جدیده مردانه و زنانه که البته اوضاع کنونی آنها کاملاً بعرض حضور مبارک رسیده...

جواب: ... بر حسب اخبار صحیحه صریحه تبعات این ضلالت ابدیه در صحیفه اعمال این عصر ثبت و مندرج خواهد بود و علی هذا بردن اطفال بی گناه که مواهب و ودایع الهیه اند به چنین کارخانه های بیدینی و اعانت و ترویج آنها بای وجه کان و صرف یک درهم مال بر آنها از اعظم کبائر و محرمات و تیشه زدن به ریشه اسلام است. اعادالله المسلمین من ذلک تحریر فی جمادی الثانیه ۱۳۴۱. الاحقر محمد حسین الغروی النائینی (۶).

بدین ترتیب روحانیون با هر آنچه از غرب میامد و بوی نوآوری و تجدد می داد شدیداً مخالف بودند و بیداری جامعه را بضرر منافع خود می دانستند. اما در ظاهر نظریات خود را در پس پرده اسلام پناهی و حفظ بیضه اسلام مخفی می کردند. در حالی که منظور آنها فقط حفظ مقام و موقعیت خود بوده است. در این باره آجودانی از قول رشیدیه چنین می نویسد:

سال‌های بس‌آمد. پایان سال رشديه جمعی را بمسجد دعوت می‌کند تا مجلس امتحانی بر پا کند و از حاصل کار سخن بگوید و حمایت دعوت شدگان را جلب کند. در مجلس امتحان "عمق تغیر" آقایان برملا میشود. "با کلنگ نجوی و اشارات" برای "برهم زدن مدرسه"، "چاه" می‌کنند. بگفته رشديه "یکی از آقایان که مقامش عالی تر از لیاقتش است خودداری نتوانست. گفت: اگر این مدارس تعمیم یابد یعنی همه مدارس مثل این مدرسه باشد بعد از ده سال یک نفر بی سواد پیدا نمی‌شود. آنوقت رونق بازار علما به چه اندازه خواهد شد معلوم است. علما که از حرمت افتادند اسلام از رونق می‌افتد... صلاح مسلمین در این است که از صد شاگرد که در مدرسه درس می‌خوانند یک دو تا شان ملا و با سواد باشند و سایرین جاهل و تابع و مطیع علما باشند!" (۷)

رشد سرسام آور اروپا و دست اندازی آنها به کشورهای عقب مانده از طرفی و عقب ماندگ جامعه ایران از قافله تمدن از طرف دیگر عده ای از ایرانیان را ب فکر پیدا کردن راه چاره ای برای بیرون آمدن از چنبره فقر و بدبختی انداخت. آنها بزودی دریافتند که علت اصلی عقب ماندگی از جوامع پیشرفته بی سواد و دوری از علوم جدید است. بدین سبب ب فکر ایجاد مدارس بشکل و فرم اروپائی افتادند که در آنها علوم جدید تدریس شود و تنها به یاد گیری علوم دینی اکتفا نشود. بنیان گذار مدارس جدید در ایران بگفته کسروی میرزا حسن رشديه بوده است. «اما دبستان بنیان گذار آن حاجی میرزا حسن رشديه را شماریم» (۸) [لغت رشديه بنابر گفته یحیی دولت آبادی اصطلاح عثمانیان است که یک صنف از مکاتب خود را به آن می خوانند. این لغت از عثمانی به قفقاز و از آنجا به تبریز آمده است. حیات یحیی ج ص ۱۸۱]

"میرزا حسن مکرر مکتب رشديه را تاسیس نموده خسارات زیاد دیده و بواسطه مخالفت روحانی نمایان و اشخاص کهنه پرست محافظه کار برهم خورده است." (۹)

روحانیون با بنیانگذار مدارس جدید چگونه رفتار کردند از زبان ناظم الاسلام کرمانی می شنویم. میرزا حسن مدیر مدرسه رشديه پس از آنکه در تبریز برای ایجاد مدارس زحمت کشیده بود به تهران میاید. «فریاد مقدسین بلند شد که آخرالزمان نزدیک شده است که جماعتی بابی و لامذهب می خواهند الف و با را تغییر دهند، قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به آنها یاد بدهند.» (۱۰)

شیخ فضل الله نوری در جلسه ای به ناظم الاسلام درباره مدارس جدید چنین میگوید: «ناظم الاسلام، تراهه حقیقت اسلام قسم میدهم. آیا این مدارس جدید خلاف شرع نیست؟ و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک عقائد شاگردان را سخیف و ضعیف نمی‌کند؟» (۱۱)

شیخ فضل الله که امروزه این قدر سنگ او را بسینه میزنند «باحه مسکرات و اشاعه فاحشه خانه ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانجات و تسویه طرق و شوارع...» را خلاف شرع میدانند. بدین ترتیب برای شیخ شهید فضل الله نوری مدرسه دخترانه همدریف فاحشه خانه و زیارت قبور واجب تر از ایجاد کارخانه و جاده سازی است. (۱۲)

آجودانی برخوردار روحانیون با مدارس رشديه را مفصلاً شرح داده است که در زیر بیخشی از آنها اشاره میکند. میرزا حسن اولین بار در سال ۱۳۰۱ قمری مدرسه ای در تبریز تاسیس میکند تا سال ۱۳۱۴ که میرزا علی خان امین الدوله کار گذار تبریز میشود بدفعات مدرسی در تبریز دایر میکند اما عمر این مدرسه ها در اثر مخالفت مردم قشری متعصب و طلاب کوتاه بوده است. اولین مدرسه ای را که در تبریز دایر میکند در ابتدا پیشنماز مسجد آقا سید حسین نامی با وی همکاری میکند. ولی چون آقا وقت و بی وقت شاگرد مجانی بمدرسه میفرستاد و قانون مدرسه مخالف پذیرش بی موقع شاگردان بود همین کلمه "قانون" کافی بود که پیشنماز با او مخالفت کند. پیشنماز میگوید: «کلمه قانون چه بوی بدی

میدهد. نزدیک است که ایران گنداب قانون شود.» نتیجه آن می شود که میرزا حسن مجبور می شود بساط مدرسه را بجای دیگری منتقل کند که زمین آن وقفی بود. رشديه ساختمان این محل را با سرمایه شخصی تعمیر می کند. پیشنهاد بر زبانها میاندازد که حمایت از مدرسه ترویج فحشا است. از اینجا هم عذرش را می خواهند. مخارج تعمیر محل را طلب می کند. میگویند مخارج تعمیر را آخوند ملا چماق تقدیم میکند. آغاز سال دوم پس از سه بار جابجا شدن حسب الامر حجج اسلام بر روی قفل مدرسه قفل دیگری میزنند. رشديه قفل را میشکند و بحاکم عرف شکایت میکند. اما به او جواب می دهند که این کارها مربوط بروحانیون است و آنها دخالتی ندارند. طلاب و اراذل اوباش باین بهانه که این رسم تعلیم امریکائی ها است و رشديه مأمور آنها با چوب و چماق بمدرسه حمله میکنند، اسباب و اساسیه و کتاب خانه اش را به غارت میبرند. رشديه هم به مشهد فرار میکند. در مشهد مدرسه ای بر پا میکند. اما سال بپایان نرسیده تکفیرش میکنند. میگوید: از ورود به حرم مانع شدم، زیارت از خارج قانع شدم. ورود به حمامها غدغن کردند، در منزل استحمام کردم. در معابر بنای فحاشی گذاشتند، جز برای مدرسه از خانه خارج نشدم. با این همه رجاله ها بمدرسه ریختند، دستش را شکستند، خانه و مدرسه اش را خراب کردند. با دست شکسته بزادگانش برگشت. مدرسه ای دایر کرد، دو سال دوام آورد، و باز فراری شد. (۱۳)

آجودانی می نویسد: «با چنین مخالفتنهائی البته رشديه تکفیر و بابی نامیده شد... به تبعید رفت، زندانی شد، و تکفیر و توبیخ گردید. اما هرجا که بارقه امیدی دید از تبریز و مشهد گرفته تا تهران و گیلان و قم برای ایجاد مدارس کوتاهی نکرد. تلاش او در ایجاد مدارس در نورانی آغاز شد که هنوز مدارس جدید عملا مورد حمایت روحانیونی چون شیخ هادی نجم آبادی و میرزا سید محمد طباطبائی قرار نگرفته بود.» (۱۴)

خلاصه کلام آنکه با توجه به هزاران دبستان و دبیرستان و ده ها دانشگاه که امروزه در ایران دایر است و در آنها میلیونها دانش آموز پسر و دختر مشغول فرا گیری علوم جدید هستند، آیا دلیل شکست تاریخی تفکرات روحانیون نیست، و آنها یک شکست تاریخی تمام عیار نخورده اند؟ مطابق آمار دولت جمهوری اسلامی ایران بیش از ۵۰ درصد در صد محصلین و دانشجویان دختر هستند و در همان مدارس تحصیل می کنند که شیخ فضل الله آنها را مرادف فاحشه خانه نامیده بود. نظریات باب و بهاءالله در ایجاد مدارس و تربیت پسران و دختران امروزه بدست مخالفین آنها جامه عمل پوشیده است و مخالفین آنها امروزه حتی دیگر جسارت تکرار حرف های خود را هم ندارند.

بگذار دزفولی ها مقاله بنویسند و شریعت مداری ها هم آنها را در روزنامه درج کنند. اما تحقیقا کسی گوش باین حرفها نخواهد داد. سالیان دراز است که می بینیم فقیر ترین افراد جامعه ایران حاضر هستند هرگونه زحمت و مشقتی را تحمل کنند تا بچه های آنها بتوانند تحصیل کنند. علاقه اکثریت جامعه ایران بتحصیل علوم جدید بی نظیر است. در چنین زمانی مقاله بر علیه ایجاد مدارس در صد سال پیش نوشتن چیزی جز آب در هاون کوبیدن نیست. تفکری که شکست تاریخی بخورد مشروعیت خود را از دست میدهد و برای همیشه فراموش می شود.

(۱) خاطرات عبد الله بهرامی، انتشارات علمی، ۱۳۶۳ ص ۲۴ و ۲۵

(۲) ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول ج اول، ن رودکی ۱۳۶۱، ص ۴۳۱

(۳) بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه، چاپ آلمان ۱۹۸۰، تجلی سوم ص ۲۸

(۴) یاد شده ص ۷۵، اشراق هفتم

- (۵) پیام ملکوت، چاپ هند، ۱۹۸۵، ص ۲۱۴ و ۲۱۵
- (۶) س. نیکو صفت، کنکاشی در بهائی ستیزی، نشر پیام ۲۰۰۶، ص ۶۷-۶۸
- (۷) م. آجودانی، مشروطه ایرانی، انتشارات فصل کتاب، لندن ۱۳۶۷، ص ۲۶۰ و ۲۶۱
- (۸) احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، انتشارات امیر کبیر ۱۳۶۳، ص ۱۹
- (۹) یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۱ نشر رودکی، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۸۱
- (۱۰) ناظم الاسلام،... یاد شده ص ۴۳۱
- (۱۱) یاد شده... ص ۳۲۲
- (۱۲) لویح شیخ فضل الله نوری، بکوشش همارضوانی، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۲۸
- (۱۳) آجودانی یاد شده... ص ۲۵۹-۲۶۲
- (۱۴) یاد شده... ص ۱۲۹ و ۱۳۰